بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل نسبة العبد الی الانبیاء وسیلة
الی النجاة من النار والصلوة علی انسب الخلق الی رحمته محمد و
عترته الاطهار اما بعد بدانکه از رسالهاء ایشان در بیان
دوایر عظام مشهوره وشخص هر نوعی بعد ایشان بدانکه
سه دایره از این دوایر که معدل النهار و منطقة البروج
و دایره با قطار بعد الشخصی است و نسبت فیما بینهم نوعی اند و اما
نسبتها که مختص است جهل و پنج نسبتست اول نسبتی
که واقع است میانه معدل النهار و منطقة البروج تباین است
زیرا که منطقة البروج عظیمه بود که تقاطع
کند با معدل النهار و اکثر بعد میان ایشان بیست و چهار درجه
باشد

باشد و شخصی است بواسطه آنکه مختلف نمیشود و محاذات
اطراف ایشان در هیچ نسبتی که واقع است میان
معدل النهار و مارّه باقطاب اربعه و از نیز ثابت است و آن
عظیمه بود که بر قطب معدل النهار و منطقه البروج
گذرد و شخصی است باعتبار آنکه مختلف نمیشود
و محاذات اطراف ایشان سوی هیچ نسبتی که واقع است میان
معدل النهار و میل اول و نیز ثابت است از آنکه دایره میل جزئی
از فلک البروج یا بمرکز کوکبی و بدو قطب معدل
گذرد و نوعی است بواسطه آنکه مختلف میشود
باختلاف اجزای فلک البروج و مراکز کواکب که
میل اقصی ما فات اوست چهارم نسبتی که واقع است

مبائنه معدل النهار وعرض او نیز نیز اشت زیرا که عرض عظیم بود که بجزئی از فلک البروج یا مرکز کوکبی و

بد و قطب منطقة البروج کذرد و نوعی است بوا سطه

انکه مختلف میشود باختلاف اجزای فلک البروج و مراکز

کواکبی که مطلوب دانستن عرض انهاست او انطباق او

با معدل النهار و فی جایز است که قطب منطقة البروج

از قطب معدل النهار نود درجه دور باشد و از محالات

زیرا که دوری میان ایشان همیشه بیست و چهار

درجه است بیخم نسبتی که واقع است میان معدل

النهار و افق عموم و خصوص من وجه است زیرا که ان

عظیمه بود که بیک قطب و سمت الراس است و دیکر

سمت

سمت القدم و این نوعی است بواسطه اینکه مختلف میشود باختلاف
آفاق و اماکن و منطبق میشوند در وقتی که
عرض بلد نود درجه باشد پنجم ششم نسبتی که واقع است
مابین معدل النهار و نصف النهار و نیز ثابت است زیرا که
نصف النهار از عظیمه بود که بدو قطب معدل النهار گذرد
پس انطباق ایشان محال باشد و نوعی است زیرا که مختلف میشود
باختلاف افق هفتم نسبتی که واقع است مابین معدل النهار
و مشرق و مغرب عموم و خصوص من وجه است و نوعی است زیرا که
مختلف میشود باختلاف افق و منطبق میشوند در وقتی
قطبین بر افق باشند هشتم نسبتی که واقع است مابین
معدل النهار و وسط سماء رؤیت ثابت است زیرا که وسط

سمت رؤس بر در و قطب فلک البروج که بر در و نوعی است زیرا
که مختلف مشوند باختلاف افق نهم نسبتی که واقع است
میان معدل النهار و ارتفاع عموم و خصوص من وجه است
و نوعی است زیرا که مختلف مشوند باختلاف افق و منطبق مشوند
در وقتی که قطبین معدل بر افق باشند و کوکبی که ارتفاع
او را گیرند بر نفس معدل باشد و دایره ارتفاع آن بود که
بدو قطب افق که بر در و بنقطه مفروضه نهم نسبتی که
واقع است میان منطقة البروج و دایره با قطار اربعه عظیمه
بود که بجهت قطب معدل و فلک البروج که بر در باز دهم
نسبتی که واقع است میان منطقة البروج و میل او نیز تباینست
زیرا که میل عظیمه بود که بجزوی از فلک البروج بگذرد

و بدو

وبدو وقطب معدل النهار گذرد وانطباق او با منطقة البروج
وقتی است که دوری قطب معدّل از قطب منطقة البروج نود درجه
باشد واین محال است چنانچه دانستی ونوعی است زیرا که مختلف میشود باختلاف
اجزای فلك البروج ومراکز کواکب که مطلوب است مطالع آنها
دوازدهم نسبتی که واقع است میانه منطقة البروج وعرض
شمال است زیرا که عرض عظیم بود که بدو وی گذشته است
ونوعی است زیرا که مختلف میشود باختلاف اجزای فلك
البروج ومراکز کواکب که مطالب است نیز عرض انطباقات
سیزدهم نسبتی که واقع است میانه منطقة البروج وافق
او نیز عموم وخصوص وجه است زیرا که منطبق میشود بدان در
وقتی که عرض بلد بقدر تمام قوس میل کلی باشد یا از نود
درجه بقدر میل کلی زیاد باشد بشصت وشش درجه

چهاردهم نسبتی که واقع است میانهٔ منطقة البروج و نصف النهار
تباین است زیرا که نصف النهار عظیمه بود که بر دو قطب
افق و بود و قطب معدل النهار گذرد و منطبق نمیشوند بر یکدیگر بوجهی
که معلوم گشت پانزدهم نسبتی که واقع است میانهٔ
منطقة البروج و مشرق و مغرب عموم و خصوص من وجه است
زیرا که منطبق میشوند بر یکدیگر وقتی که عرض بلد بیست و چهار
درجه باشد شانزدهم نسبتی که واقع است میانهٔ
منطقة البروج و وسط السماء تباین است زیرا که بر دو
قطب فلک البروج میگذرد و ممکن نیست انطباق ایشان هفدهم
نسبتی که واقع است میانهٔ منطقة البروج و ارتفاع عموم و
خصوص من وجه است زیرا که منطبق میشوند بر یکدیگر وقتی که منطقة البروج
بسمت راس گذرد و کوکبی که ارتفاع او مطلوب است بر منطقة البروج
باشد ارتفاع ح

باشد هیچکدام به نسبتی که واقع است میانهٔ مارّه باقطاب العالم و میل عموم و
خصوص من وجه است زیراکه منطبق میشوند گاهی که

مارّه باقطاب اربعه و کوکب بر جزوی از فلک البروج که در انتهای

میل او منطبق است بر دائرهٔ مارّه باقطاب اربعه باشد تا نوزدهم نسبتی که واقع است

میانهٔ مارّه باقطاب اربعه و عرض عموم و خصوص من وجه است زیراکه منطبق میشوند

در وقتی که کوکب عرض او راکب باشد بر نفس مارّه باقطاب
اربعه باشد بیستم نسبتی که واقع است میانهٔ

مارّه باقطاب اربعه و افق عموم و خصوص من وجه است زیراکه منطبق میشوند در

وقتی که قطبین معدّل النهار و فلک البروج و قطبین برافق باشند بیست و یکم

نسبتی که واقع است میانهٔ مارّه باقطاب اربعه و نصف النهار عموم و خصوص

من وجه است زیراکه منطبق میشوند در وقتی که قطبان
فلک البروج بنصف النهار برسند و این در روزه

دو نوبت میشود بیست و دوم نسبتی که واقع است میانهٔ مارّه آن
باقطاب اربعه و مشرق و مغرب عموم و خصوص من وجه است

زیرا که منطبق میشوند در وقتی که قطب معدل النهار بر سمت الراس باشد

بیست و سیم نسبتی که واقع است میانهٔ مارّه باقطاب اربعه و وسط سماء

رؤیت عموم و خصوص من وجه است زیرا که منطبق میشوند در وقتی که قطب معدّل

النهار بر سمت الراس باشد یا آن بود که بر بدو قطب منطقة البروج
و بدو قطب افق گذرد بیست و چهارم نسبتی که

واقع است میانهٔ مارّه باقطاب اربعه و ارتفاع عموم و خصوص من وجه است

زیرا که منطبق میشوند در هنگامی که مارّه باقطاب اربعه بسمت الراس

گذرد و نقطهٔ مفروضه یا مرکز کوکب بر دائره واقع باشد بیست و پنجم

نسبتی که واقع است میانهٔ میل و عرض عموم و خصوص من وجه است
زیرا که منطبق میشوند در وقتی که مرکز

کوکب

کوکب یا جزوی از فلک البروج که مطلب دانستن میل و عرض او باشد
دائره مارّه بأقطاب اربعه واقع باشد بیست و ششم نسبتی که
واقع است میان مبادی آفاق عموم و خصوص من وجه است زیرا که منطبق میشوند
در وقتیکه قطبین معدل النهار و مرکز کوکب یا جزوی از فلک
البروج که مطلب دانستن میل اول و بر افق باشد بیست و هفتم نسبتی
که واقع است میان مبادی نصف النهار عموم و خصوص
من وجه است زیرا که منطبق میشوند در وقتی
که مرکز کوکب یا جزئی از فلک البروج که مطلب دانستن
میل اول است بدائره نصف النهار رسد بیست و هشتم نسبتی که واقع
میانه مبادی مشرق و مغرب تباین است زیرا که انطباق ایشان جایز نیست
الا وقتیکه عرض بلد نود درجه باشد در حینی دائره مشرق
و مغرب خواهد بود زیرا که وجود او موقوف

برانکه قطبین نصف النهار معیّن باشد فقد درین وقت
قطبین وی غیر مرئی اند پس دایره مشرق و مغرب موجود
نخواهد بود پس و ظهر نسبتی که واقع است میان میل و سط السماء
عموم و خصوص من وجه است و منطبق میشود هر کاه مرکز کوکب با جزوی از
فلک البروج بر دایره مارّه با قطاب اربعه شد با و دایره مارّه بسمت الراس کذرد
نسبتی که واقع است میان میل ارتفاع عموم و خصوص
من وجه است زیرا که در هنکامی که دایره مارّه با قطاب
اربعه منطبق شود با دایره ارتفاع چنانچه سابقا مذکور شد
دایره میل نیز با ایشان منطبق خواهد بود پس وی که نسبتی
که واقع است میان عرض و افق عموم و خصوص من وجه است و منطبق میشود
در وقتیکه قطب فلک البروج و جزوی از فلک البروج
با مرکز کوکبی که مطلوب دانستن عرض اوست
برافق بلد

برافق باشد سی و دوم نسبتی که واقع است میان عرض و نصف
النهار عموم و خصوص من وجه است و در زمان انطباق

ایشان و وقتی است که مارّه باقطاب اربعه با نصف النهار حینئذ یا منطبق بود که وقت

منطبق گردد و مرکز کوکب یا جزئی از فلک البروج که مطلب

گرفتن عرض او است بر دایره مارّه باقطاب اربعه واقع باشد

سی و سیم نسبتی که واقع است میان عرض و مشرق و مغرب

عموم و خصوص من وجه است و انطباق ایشان در موضعی

که تمام قوس بعض بلد بقدر میل کلی یا کمتر بوده باشد

و در آن موضع در زمانی منطبق میشوند که قطب منطقة البروج

بدایره مشرق و مغرب برسد و مرکز کوکب یا جزئی از فلک البروج

که مطلب داشتن عرض او است بر دایره مشرق و مغرب باشد

سی و چهارم نسبتی که واقع است میانه عرض و وسط السماء آن
عموم و خصوص من وجه است انطباق ایشان در وقتی
که دائره عرض بسمت الراس که در سی و پنجم نسبتی که واقع است
میانه عرض و ارتفاع عموم و خصوص من وجه است و انطباق ایشان در
وقتی است که دائره عرض بسمت الراس که در سی و ششم نسبتی
که واقع است میانه افق و نصف النهار تباین است از برا که مدار
دائره نصف النهار بر قطب افق باشد سی و هفتم نسبتی که
واقع است میانه افق و مشرق و مغرب تباین است از برا که دائره مشرق و مغرب
بر قطب افق که در سی و هشتم نسبتی که واقع است میانه
افق و وسط السماء تباین است بر وجهی که در دو نسبت سابق مذکور شد
سی و نهم نسبتی که واقع است میانه افق و ارتفاع تباین است بر وجهی که در نسبت
مذکور شد چهلم نسبتی که واقع است میانه نصف النهار و

و مغرب

و مغرب نیز از التفات کرد نزد ایشان چهار و اول که نسبتی که واقع است
میانه نصف النهار و وسط السماء عموم و خصوص من وجه است

زیرا که منطبق میشوند و انطباق ایشان در هنگامی است که نقطه با

از بعد چنانچه سبق ذکر یافت منطبق بر نصف النهار باشد و دوم

نسبتی که واقع است میانه نصف النهار و ارتفاع عموم و خصوص من

وجه است زیرا که منطبق میشوند در زمان رسیدن کوکب
با نقطه مفروضه که کرفتن ارتفاع او مطلوب

~~بدایره نصف النهار چهارم نسبتی که واقع است میانه نصف النهار و ارتفاع عموم~~

~~و خصوص من وجه است زیرا که منطبق میشوند در زمان رسیدن کوکب با~~

~~نقطه مفروضه که کرفتن ارتفاع او مطلوب بدایره نصف النهار چهارم~~

نسبتی که واقع است میانه مشرق و مغرب و وسط السماء عموم و خصوص
من وجه است زیرا که منطبق میشوند در موضعی که

تمام قوس عرض بلد بمقدار میل کلی یا کمتر بوده باشد
و انطباق آفاق ایشان در آن موضع در وقتی است که قطب فلك
البروج بدایره مشرق و مغرب رسد چهار برج نسبت کند واقع است میان
مشرق و مغرب و از ارتفاع عموم و خصوص نیز واحد است زیرا که منطبق می‌شوند
هر گاه مرکز کوکب یا نقطه مفروضه که بگذرد گرفتن ارتفاع او و مطلوب است
بر دایره مشرق و مغرب یا جهت شمال و جنوب نسبتی کند واقع است میان
وسط سما و وتد غرب و ارتفاع عموم و خصوص نیز جدا است و
و زمان انطباق ایشان وقتی است که مرکز کوکب یا نقطه مفروضه که
گرفتن ارتفاع او و مطلوب است بر دایره وسط سما آید واقع باشد
شمس و قمر و زهره و پیر و بنی نو ✽ هند و شکر و نبات و شیر بنی نو
هر گاه که در آید به نخچیر بنی نو ✽ مانند نبات چیان ماچینی نو

قال النبی صلی الله علیه وآله لا یحصل العلم الا بخمسة اشیاء
بکثرة السؤال وبکثرة التکرار وبظهور
الافعال وبحذر من الجهال وبالاستغنا از بی الجدال

اسمعیل بن بزیع قال سمعت الرضا علیه السلام یقول لا
یجتمع المال الا بخصال بخل شدید وامل طویل
وحرص غالب وقطیعة رحم وایثار الدنیا علی الآخرة

روایتست که رابعه عدویه را دیدند در صحرا بوقت گاه
در یک دست ابریقی آب و در دست دیگر پاره آتش و بتعجیل تمام میرفت
گفتند ای رابعه بچه کار میروی گفت میروم
که با این آتش بهشت را بسوزانم و با این آب دوزخ فرو نشانم

تا این هر دو حجاب از راه برخیزد و رهروان بی بیم و امید خدای را پرستند

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین حمداً دائماً

لربوبیته وکرم وجهه وعزّ جلاله والصلوة

علی رسوله محمد صلی الله علیه وآله اجمعین اما بعد

بدانکه این وقوف فخر الاسلام شمس العارفین احمد بن

طیفور السجاوندی قدس الله روحه العزیز بر پنج مرتبه نهاده است

از لازم ومطلق وجایز ومجوّز لوجه ومرخّص للضرورة و

هر یکی را از این وقوف علامتی کرده وقف لازم را میم ومطلق

را طا وجایز را جیم ومجوّز لوجه را زا ومرخّص للضرورة را

صاد وهر جا که دیگر از وقف کرده اند ولکن اختیار شیخ

قدس الله روحه نسبت شیخ از اختیار آن کرده وقف

آورده‌اند

آورده است یعنی قد فصّل علیه و وقف هر کجا دو وقف بیکجای

آمده است که دلیل هر دو یکی است اما در رمز علامت

ک آورده یعنی کذلک و شیخ قدس الله روحه سره العزیز

در نسخه خود ذکر آیتهای قرآن فرموده است امّا ماهر نحوی خبیر

القرآن استاد الائمه تاج الدین مصنف بخاری در اعراب علاوه

در این نسخه ذکر آیات و رکوع و اعشار و اخماس

کرده است و لیکن آیات و وقوف را ذکر نکرده است

در هر سورتی گفته که چند عشر است و عدد اعشار

بحساب هند نوشته و همچنین عدد آیات و کلمات

و حروف و فاصله سوره بحساب هند نهاده و علامت رکوع

ع آورده وعدد آیات هر رکوع بحسب ابجد و علامت خمس هی نهاده و هم بحسب ابجد آید و هر عشری را اعشار و نشانهٔ آیه آورده است و بر هر آیتی که وقف نیست لا آورده و بعضی جا چند که دیگران وقف کرده اند و لکن وقف را وجهی نیست هم لا آورده و هر جا که وقف مطلق و وصل افزون تر است این صورت را نوشته صلی یعنی وصل اولی است و هر جا که نزد جاوفی راجح است وقف نهاده یعنی وقف اولی است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

باب اول در بیان اسامی قرآء و رواة و رموز ایشان بدانکه قرآء را اصل چهارده اند و در قرآء سبعه کسی خلاف نکرده

که قرائت سبعه بمذهب موافق و مخالف صحیح است و در قراء

ثلثه که ایشان را قراء عشره گویند خلاف است زیرا که

این قرائت بمذهب بعضی صحیح است و بمذهب بعضی شاذ و در

قرائت ما بعد عشره نیز کسی خلاف نکرده چرا که از چهار

قرائت شاذ است و ایشان را اهل آن شواذ گویند اسامی قراء

سبعه و رموز ایشان ا نافع (قاری اول) ب قالون (راوی اول) ج ورش (راوی دوم)

د ابن کثیر (قاری دوم) ه بزی (راوی اول) ز قنبل (راوی دوم) ح ابو عمرو (قاری سیم) ط دوری (راوی اول)

ی سوسی (راوی دوم) ک ابن عامر (قاری چهارم) ل هشام (راوی اول) م ابن ذکوان (راوی دوم) ن عاصم (قاری پنجم)

ص ابوبکر (راوی اول) ع حفص (راوی دوم) ف حمزه (قاری ششم) ض خلف (راوی اول) ق خلاد (راوی دوم)

ر کسائی (قاری هفتم) س ابو الحارث (راوی اول) ت دوری (راوی دوم) اسامی قراء ثلثه

قارئ هشتم
که قرّاء عشره کو بند و رموز ایشان اینست ث ابو جعفر
راوی اول راوی دویم قاری نهم راوی اول راوی دویم
خ ابن وردان ذ ابن جماز ظ یعقوب غ رویس ش روح
قاری دهم راوی اول راوی دویم
وخلف اسحٰق ادریس وشیخ شاطبی رحمه الله تعالی
رموز قرّاء را بر دو قسم آورده انج نافع قالون ورش
دهر ابن کثیر بزی قنبل حطی ابو عمرو دوری سوسی
کلم ابن عامر هشام ابن ذکوان نصع عاصم شعبه حفص
فضق حمزه خلف خلاد رست کسائی ابو الحارث دوری
ثخذ ابو جعفر ابن وردان ابن جماز ظغش یعقوب رویس روح
وخلف واسحٰق وادریس قسم دویم رقّه کفا الکوفیون
وهم عاصم وحمزه وکسائی وخلف وح کنز کوفیون
وابن عامر

وابن عامر شفا حمزه کسائی خلف صحبه حمزه کسائی

وشعبه وخلف صحا حمزه کسائی حفص خلف

فتا حمزه خلف صفا ابو بکر خلف حصن

کوفیون نافع ابو جعفر عم نافع ابن عامر ابو جعفر

حرمی نافع ابن کثیر ابو جعفر مدا نافع ابو جعفر

حق ابن کثیر ابن عامر نفر ابن کثیر ابو عمرو ابن عامر حما یعقوب

ابو عمرو قاضی بیضاوی فرموده از مکه نخست ابن کثیر است امام

نافع زمدینه ابن عامر از شام از بصره ابو عمرو علا دارد نام

عاصم حمزه کسائی از کوفه هم است و شیخ جزری علیه الرحمة

رموز قراء را در طیبه بهر یکی آورده اسمای قراء

شواذ و رموز ایشان صر ابن محیصن بزی راوی اول
ابن شنبوذ راوی دوم یمن الاعمش مطوعی راوی اول
شنبوذی راوی دوم بصری حسن و محمد بلخی راوی
اول دوری راوی دوم بصری یزیدی صری سلیمان
ابن الحکم راوی اول ابن الخیاط فرج راوی دوم بدانکه
قراء عشره هر قاری را دو راوی است و هر راوی را
دو طریق و هر طریق را از دو طریق است طریق دیگر پس هر راوی را
چهار طریق باشد و چهار قاری اصل شواذ هر قاری را
دو راوی است و بس و طریق ایشان با ایشان است فائده اولی
بدانکه در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

اختلاف

اختلاف لغات بسیار است چنانکه الحال مشهور و فصیح
لغات لغت هفت قبیله بود از هر قبیله شخصی آمده بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرآن خوانده و حضرت رد نکرده
لغات از قبیله یک قرائت شده و همچنین لغت هفت قبیله
هفت قرائت شد شیخ جزری علیه الرحمه در کتاب نشر
نقل کرده که والی ذلک اشار النبی صلی الله علیه و آله و سلم
حیث قال لاحد المختلفین احسنت و فی الحدیث
الآخر اصبت و فی الحدیث الآخر هکذا انزلت فصوب
النبی صلی الله علیه و آله قرائة کل من المختلفین و قطع بانها
کذلک انزلت من عند الله و در آن زمان قرآن مجید

باختلاف قرائت شهرت نداشت تا زمان نافع بن عبد الرحمن

واو قرآن را بلغت قبیلهٔ کند اکنون بقرائت نافع

مشهور است ودر پیش ابو جعفر خوانده بعد از آن شهرت

یافته بقرائت او وهمچنین شش قاری دیگر وهمهٔ ایشان

سند خود را بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم می رسانند

وفقیر از استاذان خود چنین شنیده ام که قبایل

قبیلهٔ قریش قبیلهٔ قیس قبیلهٔ تمیم قبیلهٔ اسد قبیلهٔ هذیل

قبیلهٔ خزاعه قبیلهٔ کنانه بعضی قبیلهٔ کنانه را

قبیلهٔ بنی طی گفته اند وجزری در نشر نقل کرده

قریش وهذیل وثقیف وهوازن وکنانه وتمیم ویمن

بعضی

بعضی پنج لغت گفته اند که در آن کنانه و هوازن
بوده سعد و ثقیف و کنانه و هذیل و قریش و دو
لغت در جمیع زبان عرب بعضی گفته اند که هفت
لغات متفرقه یعنی بعضی بلغت قریش و بعضی
بلغت هذیل و بعضی بلغت هوازن و بعضی بلغت
یمن والله اعلم بحقایق الامور بعضی گفته اند هفت
قرآئت را از مجاهد جمع کرده فائده دوم
بدانکه در سبب نزول قرآن بهفت قرائت و در
وقوع صحت هفت قرائت احادیث بسیار از طرق مختلف در
کتب قرائت وارد شده از آنجمله شیخ جزری علیه الرحمة

در کتب اثر نقل کرده که روزی جبرئیل از نزد
رب جلیل پیش حضرت خلیل آمده کفت یا رسول الله
تعالی امر کرده امت ترا که قرآن بخوانند بیک
حرف بعد از آن حضرت فرمودند که ای جبرئیل حق تعالی جبرئیل
رفت و خبر آورد که بدو حرفین باز حضرت التماس کرد
تا بهفت حروف که هفت قرائت باشد و دیگر از آنحضرت
نقل کرده که حضرت فرمود الکتب نزل من السماء من باب
که حضرت فرمود که انزل القرآن علی سبعة احرف و دیگر نقلست
واحد وان القرآن نزل من سبعة ابواب علی سبعة احرف الابواب
حلال و حرام و محکم و متشابه و ضرب امثال
و امر و زجر و بعضی دیگر گفته اند ناسخ و منسوخ
بعضی کفته اند حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال و انشا و اخبار
و خاص صح

وخاصّ و عامّ و مجمل و مبیّن و مفسّر و بعضی دیگر گفته اند وعد و وعید امر و نهی و طلب و دعا و خبر و استخبار و زجر و بعضی دیگر گفته اند وعد و وعید و مطلق و مقیّد و تفسیر و اعراب و تاویل الاحرف القرآءة السّبعة و در کتب امّهات مبارکه هیچ از اینها بنظر نرسیده امّا در جمیع کتب فقه و تفسیر و حدیث مذکور است که در نماز از هفت قرائت هر قرائتی که بخواند نماز درست است بنا بر این میباید که در کتب امّهات نیز مذکور باشد و بید باشد و بنظر فقیر نرسیده باشد البتّه فی العلم عند الله

الحمّصي هو ابو الفتح فارس بن احمد بن موسى بن عمران
الضّرير الحمّصي سكن مصر وهو شيخ ابي عمرو الدّاني
قال الدّاني في تاريخ القرّاء اخذ القراءة عرضا وسماعا عن غير
واحد من اصحاب ابن مجاهد وابن شنبوذ وغيرهم ثمّ قال
لم ألق مثله في حفظه وضبطه وحسن تأديته وفهمه
بعلم صناعته غير اتساع روايته مع ظهور نسكه
وفضله وصدق لهجته وسمعته يقول ولدت بحمّص سنة
ثلث وثلثين وثلثمائة وتوفّي رحمه الله بمصر فيما بلغني سنة احدى
واربعمائة وقد ذكره ابو عمرو الدّاني ايضا في ارجوزته التي نظمها في
علم القراءة فقال ممّن اخذ عنهم الفارس وهو الضّرير الحاذق والمآنس

اضبط ٩/١١/٩

اضبط ممن اتقن للحروف البینا و للتصحیح المعروف ماخوذ

من ابی ائمه اما حمصی که در عدد آیات مذکور میشود نامش در

عدد آیات مذکور میشود نامش یحیی بن الزباری الدمشقی است حافظ

طاهر اصفهانی در شرح شاطبیه اول سوره را بتصحیح نموده

قرا ابن پنجاه و دو وقف معتاد از دو وقف سجاوندی

حافظان کند ز من بشنو چون شنیدی بکار آور ز رایگان

از لطف بهشت حرف بدان ❊ که نشان کرده ام در قرآن

میم و طا ز جیم شد و دیگر زا ❊ صاد و قاف و لا کاف و دیگر لا

ضبط از جمله که در حرف منای ❊ که این وقفهای سجاوندی

میم چون وقف لازم را بر نوا ❊ گفتم ز نهان بکن نی زانجا

وقف کن هر کجا تمام بود ❁ ورنه از کفر و محض بیم بود

وقف طا مطلق است در قرآن ❁ در گذشتن ز وصل آن بس است از آن

جیم جایز بود وقف و وصل اولی ❁ اگر از وی بگذری اولی

زا مجوز گر ایستی در خور ❁ لیک اگر بگذری از او بهتر

صاد مرخص ار بیابی ❁ به بود وقف اگر نه بشناسی

فاقول قولي ان ائمة البدان ❁ نسئلك يا واهب العقل الصور

ووفقنا على ان تفيض علينا انوار معرفتك وان ترشدنا الى اسرار ربوبيتك

اعلم ان الاحتياج المبيطر بالبال في تفسير العلة وتعريفها ان العلة ما يحتاج اليه اما ان يحتاج اليه

الشيء في الماهية اولا والاول اما ان يحتاج على الحقيقة اولا فان احتاج عليه

اما ان يحتاج عليه خارج عن حد ولا فالاول الفصل والثاني الجنس وان لم يحتج فاما ان يكون الشيء هو هو بالفعل ولا

فان كان فهو الصورة والا فالمادة وان لم يحتج اليه الشيء في الماهية فاما ان يكون

نه پنداری که خار از آن کار دارد فروغ روی جانان دید و جان داد

آورده اند که جمعی در کشتی بودند باد مخالف با ایشان موافق شده

ایشان را بجزیره انداخت موضعی پر آب و گیا بسیار آن جزیره مشحون

شده در اواسط آن جزیره در پای درختی مرد سیاهی دیدند نشسته

و خود را بخود ذکری و فکری دارد نزد او رفتند بعد از

گفتگوی بسیار از او پرسیدند که چه دین داری

گفت که دین حنیفی دارم و مذهب که اکثر ایشان را معلوم شد

که آواز دین و مذهب بگوش او نرسیده و از این وادی کسی را

نداند به حقیقت واجب الوجود و وحدانیت و نبوت و معاد و باقی ضروریات

دین راه برد او تعلیم نمودند او تصدیق کرد و در زمره مسلمانان در آمد

و با ایشان رفیق شده بکشتی در آمد چون شب شد و همگنان از نماز

و ثنا و اوراد فارغ شده قصد خواب نمودند او پرسید که خداوند

قیل لبعض الحکماء هل تعرف شیئا افضل من الذهب قال نعم المستغنی عنه

روى ابن خلكان عن ابن الجهم القرشي انه قال النبي علي

عليه السلام لا يجتمع مع الشأن هذا الكلام انتهى اقول و

لا يبعد كلام فاضل الا انهم يزعمون اكثرهم ان عليا شيء ربك

دون عثمان وكانوا يحبون عثمان بن بريد قيل اختلف في اسم ابي هريرة

واسم ابيه على نحو ثلثين قولا اصحها عند الاكثر عبد الرحمن

صخر الدوسي وفي بعض النسخ اليمني قال ابن عبد البر لم يختلف

في اسم احد في الجاهلية ولا في الاسلام ما اختلف في اسم ابي هريرة

انتهى قال ابو عبيدة الفتيا بضم الفاء يقال استفتيت الفقيه

في المسئلة فافتاني والاسم الفتيا بالضم والفتوى بالفتح انتهى

المصدرة على المطلق على اربعة اقسام الاول ان يكون المدعي

عين

عن الدّليل والثّاني ان يكون المدّعى جزء الدّليل والثّالث ان

يكون المدّعى موقوفا على صحّة الدّليل والرّابع ان يكون

المدّعى موقوفا على صحّة جزء الدّليل فحوى الكلام

هو ما يفهم من الكلام على سبيل القطع سوآء دلّ عليه

بالوضع او بالعقل شرح اشارات امّا بعد

اصلش مهما يكن من شيء فبعد بوده است يكن كه

فعل شرط باشد بود با متعلقش كه من شيء باشد حذف كردند

مهما فقط بجای شرط شد ها و ميم و نون المخرج بودند ها را الف كردند

همزه مهما فقط بعد نقل مكانی كردند همزه را بر كردند نمی بکا

میم و میم را بر ند لنبکا همزه امّا فقط بعد از ان جمع شد امّا مثلین شد

میم را در میم ادغام كردند و فاء جزائیّه را حذف كردند امّا بعد شد

امّا بعد شد

لبعض العلماء في عايشة وحربها يوم البصرة

(يعني طلحة والزبير)

جائت مع الاشقين في هودج ✤ تزجي الى البصرة اجنادها

كانها في فعلها هرة ✤ تريد ان تاكل اولادها

ما كان ينشد في مدح القهوة والتنباك وقد اجاد وله ايضا

اجعل على الخراز ان اجهدك (في الطب) ✤ حنا وصبرا يعجبنا بالكحل

والمر والنرباو مع دهن البقر ✤ للبطن والزحير والدم افطر

يوضع في الخاتم بعد التحليل ✤ من غائط ولينع امر الاخذ

وله ايضا

لو كنت يا صخر الطبيخ عزيزا ✤ ما كان قد وضعوا عليك الطبرا

يا صاحب افلك حملوا للفقر منتشي ✤ ما بينهم من كل شيء ضبابي

وله ايضا

اذا نزل الفقير بارض قوم ✤ اهانوه وان كان كراما

وتلك سجية في كل جيل ✤ مشاهدة فلا تسئل علاما

بعقد بكا

ماذا يورقني قدما ويسهرني * من صوت ذي رعثات ساكن الدار

كان حماضة في منخره نبتت * من اول الصيف قد همت باثمار

صوت النواقيس بالاصحار يحجبني * بل الديوك التي قد يحز بشجو

كأن العرا فوق شافر * حمر بنين على بعض الجوار

يا خالي انا عمك * يدعوك ابي وجدك

صورة المسئلة رجل له ابن فتزوج رجل امراة ولها اخ وتزوج الابن ام المراة فولد لكل واحد منهما ابن يخاطب ابن الاب ابن الام وقال عليه الصلوة والسلم ويل للعالم الاي يعلم تفسير الابجد والله اعلم

ابجد اى وجد ونسي آدم عليه السلم المعصيته هوز اى اتبع هواه زل عنه

نعيم الجنة حطي اى حط عنه ذنوبه بالتوبة والاستغفار كلمن

اى تكلم آدم عليه السلم بكلمات علمه الله تبارك وتعالى فتاب عليه وهي ربنا ظلمنا الآية

سعفص اى زال عنه النسيان تقبل الله توبته قرشت اى اقتر عينه

برحمة الله تعالى بعد الاقرار بذنبه نخل اى اخذ الله تعالى القوة

[illegible]

والاقدر بعد التوبة عن الذنب ضطغ اى استخرج واعتمد وسوال الشيطان

تمثيل للعرب

وصالى بطنه كالطاق مثله   كان فى افواعه آمعونه

دلتك وكارونك وجهانك وعرصه نك

انجهاسو كرفته مرار وزكارنك

تمثيل للعرب   الخو العيان الى باب الدار

سر شكر نشبيه لحه كلكم نوشت   هم بن اسمضيه ومكتوب من

كفتم دم مز ز از عشق دلى بشنيدى   ابر زمان خواطر خرم نه نور ابدى من

اى دل ان درد زمونى تابى فرج جناب   چاره صبر است اكر ابر نه نور دنه من

يا ايها النسيم اذا تجيء صل الوقو   بلغ تحيتى وتحلالاكما اقول

در غریبی اگر کسی بماند ماهی
گر کوه بود از او نماند کاهی

گر ملک سلیمان بغریبان بخشند
کو یاد وطن کند برآرد آهی

ز غربت به وطن آرزوی شبگیر است
غریب اگر همه در جنت است در کنج سرا است

ز شب نشینی زندانیان برند حسرت
که نقل مجلس ایشان دانهای زنجیر است

هر کس که درین نامه صاحب بوده است
حرف غلطش در همه جا مقبول است

شال کشمیر اگر ملک شود
در میان مرد و زن خوار است

جز بقیت اگر خری پوشد
السلام السلام در هر کار است

ولکن الناس من لم یرتکب عملاً
من البر ما یخشی عواقبه

ولکن الناس من لم یرتکب عملاً
حتی یر ما یخشی عواقبه

نشین در پهلوی یار نکه با الله غریب دل
غریبان را از نشاط غمکسار بجز بی دل

اسئلة القصة فيها ثلاثة الاولى مسئلة الدليل على الحاجة فانه

بلا فضيلة الثانية مسئلة المدح الثالثة مسئلة السبب

حاجی کز مروه وصفا برگشته — افعی روش و اژدها برگشته

زنهار فریب کرمش مخورید — کان حاجی خراب از خدا برگشته

قال الشيخ رحمه الله في الدرر رب غلط مشهور خير من صحيح مهجور (۱)

كلمة لاجرم عند البصريين كسب ومصدره الجرم بمعنى الكسب وعند الكوفيين

اسم بمعنى حقا كما قال الله تعالى لاجرم لهم النار معناه على قول البصريين كسب

كفرهم لهم النار وكلمة لا رد لقول الكفار ومعناه على قول الكوفيين حقا

ان لهم النار وكلمة لا زائدة يقال بالفارسية هر آينه

حقیقی

از صافی و لطافت جام — در هم آمیخت رنگ جام و مدام

همه جام است و نیست گوئی می — یا مدام است و نیست گوئی جام

از صفای جام و از صفای می — از جا بود ظاهر و نه ظاهر می

بیننده گوید همه می باشد — لیکن گوید همه جام است نه می

یارب تو بده کام مرا از لب یار تا رسته شوم ز آتش دو رخ یار

بار غم تو کشیده ام در شب تار تا رنگ رخ تو دیده ام در گلزار

آدم ز بهشت یافت نقصان از زن یوسف بکشید بند زندان از زن

سیمرغ کوه قاف پنهان از زن ویران شده ملک سلیمان از زن

من که مردم از فراقت نیست جان اندر تنم

منّت ایزد را که فریادی رسید ما را ز غم

مغز اندر استخوانم نیست جانا تا کنی کرم

مرگ آمد تا کنون تاب صبوری چون کنم

لابی العلا المعرّی

وهم الجهول ومن یلیق بقوله انّ المعاصی من قضاء الخالق

ان کان حقّاً ما یقول فلم قضی حدّ الزنا وقطع ید السارق

يا غائباً عن عيني لا عن بالي — والقرب إليك منتهى آمالي

أيام فراقك صعبة كيف مضت — والله مضت بأسوأ الأحوال

قد ذاب من الفراق جسمي ودمي — قد زاد من الشوق إليكم ألمي

كم أكتب قصتي وحالي بدمي — كم أصبر يا ليت وجودي عدمي

مي را صنمي بساغر از خون دل است — چون تخم در ريگ نا سبزه

مسلانم جنگ دامن يار خونين است — روز در كف دلدار بگلنار از خون شست

من سوز نشاه اولیا می طلبم — حفظ بدن از لطف خدا می طلبم

میل به صفتکان از لئیمان نبود — دعوی عطا کبریا می طلبم

قالت ألا ليتما هذا الحمام لنا — إلى حمامتنا أو نصفه فقد

فحسبوه فألفوه كما ذكرت — تسعاً وتسعين لم تنقص ولم تزد

نظیره بالفارسیّه شعر

در هوا روز کلندی کی گفت پالچجی کلنك

السلام ای صد گلستان کلفتش ما صد ایم

مثل ما و نصف ما و نصفه از نصف ما چون

گر نوائی نیز آید نزد ما صد میشویم

ای مظهر الطاف الهی محبت — حور از پی نظاره کوی بیت

مستنم ز خمار نرگس جادوت — در فهم حیدر کنج چه آمد زین رکوت

محراب دلم خم ابروش ماند — زر دیدم ز عشق و عشق کاری است

کو وصف حبیب دولت ما و یدان — امروز دلم ز عشق او از بیتقان

سلام علیکم و قلبی لدیکم — روحی فداك و حسبی وفاك

في الحديث النساء اذا بلغن العشرة فهن رغبة للراغبين

واذا بلغن العشرين فهن حور العين واذا بلغن الثلثين فهن

ام البنات والبنين واذا بلغن الاربعين فهن شحم ولحم

وسيمان واذا بلغن الخمسين فاقتلوهن بالسكين واذا

بلغن الستين فالقوهن باين المجانين واذا بلغن السبعين

فاحرقوهن بالنيرين واذا بلغن الثمانين فهن عجوز في

الغابرين واذا بلغن التسعين فعليهن لعنة الله والملائكة

والناس ارشاح اجمعين

از در برهنه رو میطلبم وانچه ز عنکبوت بر میطلبم

اندر دهن ما شکر میطلبی از پشه ماده شیر نر میطلبم

الجواب

علم این هندسه رو تحصیل برات — تا شوی عالم به دل با آن برسات

زهر اسباب جفا علم غنی شکرات — هر کسی کز وی چشید او شیر

گوشواری را شنیدم از لعل و مروارید و زر — بود یک مثقال آن چون کردند وزن

قیمتش کردند صرافان ز روی معرفت — لعل مثقالی بسی لؤلؤ بیکجا ده زر

بستد از من مشتری و بیست دینار رقم — مر از این داد و ستد چیست آن

جواب از خسرو

ای که هستی در میان اهل دانش یار کار — حل این راز را بشنو از من سر صدق و یقین

گوشواری را که وصف آن بیان فرموده — قیمت و وزنش تمامی با تو گویم گوش دار

هست وزن لعل ثلث و قیمتش مثقال تمام — درهم و بیشش ز دینار هیچکس را الخیان

هست وزنش آن خمس و قیمتش گویم تو — چهار ده دینار و کم ربعی است این زر

هست مروارید را باقی و قیمت منتها ولیک — قیمتش هیچ دینار ربعی زر

وزن ذر ربعی ز مثقالی نه بیش و نه کم   قیمت آن هست یکدینار از لعل بدلسا

سکه بر زر میزند هر کس که از روی کرم   نقد هستی را بپای دوستان سازد نثار

میرزا عبدالله در جواب فرموده اند

ای پسر سید ز من از نرخ و وزن گوهر شاهوار   یک بیک را تا بپاسازم بیانی گوش دار

یازده قیراط باشد وزن لعل و قیمتش   سیزده دینار و نیم حاصل روان دانهای تو شمار

وزن مروارید باشد هفت قیراط تمام   قیمت آن هیجده دینار و ربعی در شمار

هست زرین وزن شش قیراط و یکدانگ تمام   جمله را زر نیز یک مثقال و قیمت بیست دینار

الفرق بین الباساء والضراء ان الباساء ما یتعلق بالمال کالفقر وغیره

والضراء ما یتعلق بالبدن کالعمی وغیره   قال الشیخ المقداد فی تفسیره

منسوب الی الحسین بن علی علیهما السلام

انما زهد الفتی قصر الامل   لا باکل المر واللبس الشمل

خذ بامر الله واترک ما نهی   والبس الخز وکل لحم الحمل

قيل لابي ذر رحمه الله اي الجواهر اعز قال الانسانية قيل اي الثوب ارفع

قال التواضع قيل اي الاشياء احلى بالاكل قال الغضب قيل اي

المرة احلى قال العفة وايضا قيل له العلم افضل ام المال

قال بل العلم قيل فما لنا نرى العلماء على ابواب

الاغنياء ولا يكاد نرى الاغنياء على ابواب العلماء قال ذلك

لمعرفة العلماء بمنفعة المال وجهل الاغنياء بفضل العلماء ٥

فوت الوقت اشد من فوت الروح لان فوت الوقت سبب الانقطاع

عن الحق وفوت الروح سبب الانقطاع عن الخلق ٥

نقل عن جار الله انه قال ينبغي ان يجوز الصلوة على آل النبي صلعم وكيف

لا يجوز وقد صلى النبي صلى الله عليه وسلم على آل ابي اوفى حيث قال صلى الله عليه وسلم

حين جاء اليه بالزكوة اللهم صل على آل ابي اوفى وفي امتثال القول تعالى وصل عليهم ان

صلوتك سكن لهم ثم قال لكن لما صارت الصلوة على الآل شعارا

للرفضة ينبغي تركها والمخالفة فيها كما هو دأب العامة من المذاهب انه

تفصیل قرض حقیر با این نحو است

خانه نود تومان و سه قرن(؟) صد ... امر به ده تومان

و صد احسن ... سلطان ... پنجاه تومان و هر دو ... دارند

~~جناب الحاج ... [illegible]~~

~~جناب ... [illegible]~~

~~جناب ... [illegible]~~

جناب الحاج محمد رضا رضی الله عنه سه تومان

~~صاحب ... [illegible]~~

کرایه خانه شش تومان جناب المولی ... [illegible]

تاریخ اجاره کردن خانه شیخ محمد حسن سلمه الله

روز دوشنبه اول ماه رجب المرجب از سنه ۱۲۶۸

یار می‌آید بتعمیر دل ویرانه‌ام دیده را مشتاق کحلی گرد راه می‌کند

فی ربیع الابرار وجد بحجه قد بنا تاثر اسنا فکار وزن کل سن

اربعة ایضا صاحب السلطان

مثاقیل الحاج ... السید عبد العظیم

ارطال ٥ ... علی النبی الحاج ...

طلب حقیر الشیخ ... دوقران عجمی

طلب حقیر ... دوقران عجمی

ایضا ...

ایضا صاحب السلطان ...

طلب حقیر ... دوقران ...

ایضا طلب حقیر ... قران عجمی

لعن الله من اغضبنا الوبه وفیه ایضا فی الحدیث لو لم تذنبوا لخفت علیکم

ما هو اشد من الذنوب قیل وما هو یا رسول الله فقال العجب

مخفی نماند جلد ثانی شرح ابن ابی الحدید

چهار جلد کتاب ابن ابی الحدید [illegible]

داده ام بسید قرار سیفیداز بابت [illegible]

جناب میرزا عبد الحسین [illegible]

تقریر [illegible] و سید قرار سیفید دیگر

جناب [illegible] سید جواهر الکلام

با بابت باهم مشروط بانکه بتمیز [illegible]

[illegible] اضوکانی و عوالی

از جناب فاسید جهانی بگیرید

بابت آنها را [illegible]

و از حقیر [illegible] نمایید

ایضا طلب حقیر از آقا حسین بکفراز عربی بجهت عروسی

ایضا [illegible] از خانه [illegible] سفید

ایضا الحاج [illegible] الله

ایضا طلب حقیر از آقا حسین از عربی بجهت [illegible]

والله در حرف [illegible] بیشتر از مرتبهٔ عاقلی غافلی بود خوش آن غافلی

ایضاً طلب حقیر از آقا حسین یکقران عربی بجهة ماه محرم الحرام

ایضاً طلب حقیر از آقا حسین یکقران عربی بجهة ماه صفر المظفر
ایضاً طلب حقیر از آقا حسین یک قران بجهة ماه ربیع الثانی
مخفی نماند اسباب خاتون جان [illegible] قران عربی و هفت قری [illegible]

پنج قمری اجرت [illegible] السعی و مکان داده ام و هفت قران

وجه قمری خود برداشته ام و برد و لیرهٔ که

از جناب آقا جعفر قلی شاه گرفته بود در افروز در [illegible]

شش تومان نشود و [illegible] قمری ثانی را کرد و قران سفید

باشد جناب آقا ادام الله [illegible] ظلاله العالی ذکر کرد

صاحب سلطان دریست تومان و سند دارد

ایضاً صاحب سلطان دو تومان سیفه [illegible]

[illegible]

تاریخ اجازه کردن زنجان از شیخ محمد حسین سلمه الله روز

جمعه اول ماه رجب المرجب سنه ۱۲۹۹

آب لا ابن یعنی کل الود با کار یعنی نا صاف

قال بعض الحکماء من دخل فی فضول من الکلام خرج من الطاعه

رو از سپید و سیه بستاند هستی از شهر بسوی عدم از پی هم قوافل

روی ان مجوسیا تصدق بشیء فرای الشبلی ذلک فقال ما ینفعک

هذه الصدقه فبکی المجوسی ونظر الی السماء فاذا وقعت علیه رقعه من السماء

مکتوب بخط الخضر مکافاة التهمة دار الخلد وامر بنجاته من النار

وما نار المحرق قد جوادا وان کان الجواد من المجوس

نعم ما قال

تعصی الاله وانت تظهر حبه — هذا لعمری فی الفعال بدیع

لو کان حبک صادقا لاطعته — ان المحب لمن یحب مطیع

فی الفقه قلت فقیهم من المقتدر الله عز وجل نوحهم من غیر سهر

وضحك من غیر عجب منسوب الی مولانا علی علیه السلام واکل علی الشبع

الموت لا والدا یبقی ولا ولدا هذا السبیل الی ان لا تری احدا

کان النبی ولم یخلد لامته لو خلد الله خلقا قبله خلدا

للموت فینا سهام غیر خاطئة من فاته الیوم سهم لم یفته غدا

ومنه علیه السلام

بکیت علی الشباب فقد تولی فیا لیت الشباب لنا یعود

ولو کان الشباب یباع بیعا لاعطیت المبایع ما یرید

ولکن الشباب اذا تولی علی شرف فمطلبه بعید

ومنه تعریضا بابن ملجم علیه اللعنة

ارید حیاته ویرید قتلی عذیرك من خلیلك من مراد

ذکر الزمخشری فی الاساس ان هذا البیت لعمرو بن معدی کرب وقال معناه لم

من یعذرك منه ان اوقعت به کنت معذورا و بیت یعنی از کسانی که

میخواهم زندگی او را و میخواهد او کشتن مرا بیا عذر خواه از

وفی الکشکول انشیا فی الحدیث لو لم تذنبوا لخلق الله خلقا یذنبون فیغفر لهم

انه هو الغفور الرحیم

رفیعا واعظ تواز غیبتك بر آن بچشم دل دیدن که تیر آه ضعیفان سنگ مکرر

جاء امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه السلام الى مقبرة فقال يا
اهل المقابر الاموال قد قسمت والازواج قد نكحت
والدور قد اسكنت هذا الخبر عندنا فما الخبر عندكم
فهتف هاتف وجدنا ما عملنا وربحنا ما قدمنا و
خسرنا ما خلفنا حكي ان ذا النون دخل على مريض يعوده فان
انه فقال ذو النون ليس بصادق في حبه من لم يصبر على ضربه
فقال المريض ليس بصادق في حبه من لم يتلذذ بضربه
عن بعض العارفين انه قال لبعض اصحابه راس مالك قلبك
ووقتك وقد شغلت قلبك بما لا يعنيك وضيعت
وقتك فيما لا يعنيك فمتى يربح من خسر راس ماله

من کلام البلغاء

الدنیا اذا اقبلت بلت و اذا ادبرت برت و اذا اطنبت
نبت او ارکبت کبت او بهجت هجت او
اسعفت عفت او اینعت نعت او اکرمت رمت
او عاونت ونت او جانبت جنبت او سامحت محت
او صالحت لحت او واصلت صلت او بالغت لغت او وفرت
فرت او زوجت وجت او نوهت وهت او ولت
لهت او بسطت سطت روایت است که بعضی از اعراب در
مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تا راه گفتند که یا محمد تو
میگوئی که قرآن کلام الهی است و در علو و فصاحت است
و بعضی الفاظ را و مستحکه فصیح نیست مثل استهزء و

كبار وشئ عجيب وحمر مستنفره فرت من قسوره حضرت

فرمودكه شما بفصاحت خبر از وقتِ این نحو قایلید كه گفتند فلان

در كمال فصاحت حضرت بالخصوص التشخص اشاره نمود چون بمجلس در

آمد از سرور متواتر ومتوالی اورا تعظیم فرمودند بحدی كه

اورا بخاطر رسید كه مگر اورا استهزا مینمایند گفت یا محمد

أتستهزئ بي وإني كبار فيها هذا الشئ عجيب والله لو

تكن رسول الله لفرت منك فرار حمر مستنفرة فرت من قسورة

چون آن جمع از فصیح خود از كلمات شنیدند همه شرمنده شدند

ولا بأس بأكل الثوم والبصل والكراث مطبوخا ونيا بكسر النون

ومهموز النيّ غیر از مزیا كان ذلك نيئا يكره له دخول المسجد

فائدة اما السنّ فلا يجب بمسّها غسل اتّصلت او انفصلت
من الحيّ ولو مسّ سنّ الميّت فالاقرب المساواة لانّها في
حكم الشعر والظفر دروس الاقرب انّه لا يجري
خصال الجبران غير الآدمي اذا كان فيه نفع وفاقاً لابن الجنيد
وابن ادريس خلافاً للشيخين دروس مسئلة بيض
الجلّال وما لا يؤكل لحمه قال العلامة الاقوى فيه النجاسة
وقال الشيخ ولو جعلت تحت طائر فخرج فرخاً فهو طاهر شرح الموجز
حكم العلماء في هذا الزمان حكم المجتهد في الافتاء واذا حكموا
لانّهم حكموا فلطالب العلم العامل ان يحكم بين الناس ويحتمل
ويلزم مع فقد المجتهد لئلّا تتعطّل الاحكام قاله ابن فهد في مسائل
ابن طيّ وكذا الشهيد في قواعده من خراج الجرائح قال الصادق

[illegible]

علیه السلام اذا قام قائم آل محمد صلوات الله علیه بنی فی ظهر

مسجد الله الف باب علی بن ابی طالب علیه السلام اول حرّ من

وهذا العدد بعینه علی لفظ الحرّی فهو حرّی بالامامة والخلافة

پانزده چیز حرام از حیوان حلال که ازان بهره حرام و مکروه است

مهره مغز سر و دیده غدد خون سرگین خصیه و فرج و ذکر زهره مثانه

پس مشیمه و پی اسپ و دیگر مغز حرام چون عرق و فی که بانگشت نتوان دید

من کلام علی علیه السلام من اراد النساء ولا نساء فلیخفف الرداء و

الغداء ولیقلّ غشیان النساء سئل عن امیر المؤمنین علیه السلام عن

قوله تعالی ولنحیینّه حیوة طیبة قال القناعة

آیة حرز التوحید ولشماعیل شماثیخوهنا پیراختی

[illegible]

فغضبه

فقال يحيى بن معاذ الرازي ان للتوحيد نورا كما ان للشرك نارا
وان نور التوحيد احرق السيئات كما ان نار الكفر
احرق الحسنات قال الهي لما كان الكفر لا ينفع معه شي
من الطاعات فمقتضى العدل ان الايمان لا يضر معه شي من المعاصي
والا فالكفر اعظم من الايمان روى الاصمعي قال كنت ذات
يوم اسير في البادية اذ مررت في بعض قبائل العرب فرايت امراة
بين يديها ولدها وهو يشرف على الموت وهي تلقنه وتقول
يا بني ان كنت من اهل الجنة فالموت الخير لك وان كنت من
اهل النار فالحيوة انفع لك يا بني لو كان [illegible] شر الما كان
الله يمنع حبيبه صلى الله عليه وسلم ولو كان الجنة خيرا
لما كان الله ليعطي عدوه ابليس عليه اللعنة

هكذا ۴۴ ۴۲۱ نجم

تفضیل اسباب الفقیر الی الله الغنی محمد باقر علی

کنزی کره اسطرلاب اسباب جاری

نسلد دو عدد

جعبه دو عدد قلمدان دو عدد چاقو

هاون کوچک فانوس آفتابه حصیر دو عدد

خبره ... عدد بکره زنبیل ... عدد

قفل دو ان کشتار سه عدد شیشه

ثبتی ... قاشق مهر دو عدد

سوزن دان سنگ دو عدد قیچی

گوش پاک کن قلمتراش دو عدد

آنکه آورد همراه سوی وطن بازگشت کجوری بازدو

نكتة الواو في سبحان ربي العظيم وبحمده للعطف والتقدير وبحمده سبحت

قيل لحمدون القصار ما تقول فيمن يحب علياً عليه السلام قال ليس الشأن فيمن يحب علياً

عليه السلام بل الشأن فيمن يحبه علي عليه السلام قيل من صبر

على الأحمق فهو مثله قيل إذا أردت مصادقة رجل فأغضبه

فإن ملك نفسه فصاحبه وإلا فلا تصاحبه قال النبي صلى الله

عليه وآله المرء على دين خليله فلينظر امرؤ من يخالل وقال

إياس لأهل مكة قدمنا بلدكم فعرفنا خياركم من شراركم

بيومين قيل له كيف قال كان معنا خيار وأشرار فلحق خيارنا

بخياركم وشرارنا بشراركم فألف كل شكله

قال بقراط لرجل رآه يتكلم مع امرأة تنح عن الفخ لا تقع فيه

وسئل عن السباع فقال النساء

الإنسان عبد الإحسان

بسم الله الرحمن الرحیم اصل خانه صد و چهل

تومان سفید مهاشده خرج خانه ده تومان

طلب شیخ احمد مرحوم پانزده تومان سفید

طلب صاحب سلطان سی و چهار تومان سفید

قیمت میرزا علی ارومچی بیست و شش تومان و هفت

قران سفید الانه فلوس قیمت عبد الصمد

سیزده تومان و سه قران سفید و چهار قری الانه فلوس

قیمت برادرش سیزده تومان و سه قران سفید و چهار قری الانه فلوس

الجمع پنجاه تومان سفید و سه قری الانه فلوس و نیم

مخفی نماند دوازده قران از ده تومان خرج خانه داده

و شش قران و پنج سفید صح

صد اصناف سلطان از بیست چهار تومان سفید

طلب صاحب سلطان از حقیر چهار تومان سفید

مخفی نماند سه تومان میل پا باید ساخته شود از برای ...

و هفت تومان باید داده شود با ایشان از جهت صداق تلک عشرة کاملة

مخفی نماند پانزده قران سفید خرج بنائی شده است

تاریخ اجاره کردن خانه اول ماه رجب المرجب بوده

از سنه هزار و دویست و نود و سه ۱۲۹۳

وجه اجاره شش تومان سفید حصه

غائب شانزده قران سفید ایضا یک قران و نیم

از بابت پنج قران و وجه اجاره خانه میرزا عبد الرحیم

ایضا شانزده قران از تاریخ اول ماه رجب المرجب از سنه هزار و دویست و نود و چهار

~~صداق فاطمه ده تومان ... سفید~~

ایضا شانزده قران از تاریخ اول ماه رجب المرجب از سنه هزار و دویست و نود و پنج

~~طلب ... از ... تومان سفید ... صد ...~~

ایضا شانزده قران از تاریخ اول ماه رجب المرجب سنه هزار و دویست و نود و شش

مخفی نماند چهارده قران و سه قران خرج تعمیر شده است در روز پانزدهم ماه شوال المکرم سنه ۱۲۹۵

مخفی نماند نه قران خرج آب ریز شده است در روز هشتم ماه ربیع الاول سنه ۱۲۹۶

العلم نقطة كثّرها الجاهلون

بسم الله الرحمن الرحيم اخو عبد الصمد عبد المهيمن
ابناء السيّد ابرهيم البغدادي المشهور في حيدرآباد دكن
فلما توفي عبد المهيمن المذكور ولم يُعقِب وكان وفاته ببلدة
اكبرآباد تعرف بآكره هكذا سمعت والله اعلم
بالحقيقه في كل خفيّه ودقيقه كتبه
الجاني محمد علي الفاني ابن المرحوم الحاج الميرزا جعفر علي الحسيني

صغرى صغرى صغرى

مورد القسمه — فقط

محكوم عليه — محكوم به

كبرى كبرى كبرى

تكل فصل محكوم عليه — اما ثلاثي واما رباعي

محكوم به

نتيجه نتيجه نتيجه

مورد القسمه اما ثلاثي محكوم عليه در صغرى — واما رباعي محكوم به در كبرى

فائدة [illegible] البلاد [illegible] الناس [illegible]

[illegible]

الكافي في ضبط من النهيين

فائدة ذكر سيبويه النيروز في باب الاسماء الاعجمية وقال نيروز بالياء المثناة من تحت وحكى غيره
بالواو وقال علي عليه السلام نوروزنا كل يوم وليس في هذا حجة على سيبويه لان العرب اذا استعملت
الاسماء الاعجمية تصرفت فيها كيف شاءت قاله العكبري وقال الواحدي بني هذا اليوم نوروز
على العجمية ونيروز تقريبا من التعريب ومثاله من العربية ديجور وهذا اولى بالاستعمال
لانه على اوزان كلامهم انتهى وفي ترجمة الشيخ شرف الدين المدرسي ابن عبد الرحمن
وجيه الدين ابن عيسى بن مرشد العمري نسبا الحنفي مذهبا وكان مما افترحه
على ولاة هذه الديار ابطال بيع التنباك واطفاء هاتيك النار فاجيب على ذلك
ونودي بمنعها في الاسواق والمسالك قال الفقير علي صدر الدين المدني ابن احمد نظام
الدين الحسيني الحسني في سلافة العصر من محاسن اعيان العصر في ترجمة الشيخ
بهاء الدين رحمه الله فهو علامة البشر ومجدد دين الائمة على راس القرن الحادي عشر انتهى
قال العلامة المجلسي في البحار لا ادري لم لم يذكروا في كتبهم زيارة ابي طالب وعبد المطلب
وعبد مناف وخديجة رضي الله عنهم مع ان لهم قبورا معروفة في مكة وفي بطن الابطح ومحالهم عند
الشيعة معروفة معلومة في الفضل والكمال ولعلهم تركوها تقية
ويستحب اتيانهم والسيما في الايام المختصة بهم كالسادس والعشرين من رجب يوم وفاة
ابي طالب والعاشر من ربيع الاول يوم وفاة عبد المطلب والسابع عشر من المحرم يوم انصراف
اصحاب الفيل من مكة في زمن خلافة عبد المطلب وظهور كرامته ويوم تزويج خديجة
ووفاتها ويستحب زيارة جعفر بن ابي طالب بموتة وزيارة ابي ذر في الربذة فربما
من الصفر او على يمين الطريق الجائي من مكة الى المدينة واما آمنة وعبد الله فلم اطلع على قبريهما
قال السيد [redacted] ره بما هذا لفظه
الشيخ المرتضى ره فصل في كتابه فرائد الاصول

الاقرار بالاشتباه خير من الاصرار على الخطأ لان الاصرار عليه صعب
قال نجل ... خطابي

قال المولى حسين قلى البروجردى مخاطباً المعشوقه المولى محمد الدزفولى شعراً بالفارسية

بانوره كشيده كه كذرى بر مزارمن   تا روز حشر كير بسقف لحد دم

نقل ان رجلا من اهل البلد كان له صديق من اهل البادية ياتى اليه يضيفه بانواع الاطعمة لا زال يقول له لو تاتينى بالبادية لفعلت كذا وكذا فاتفق المسير له اليه فاتى له بلبن وقال بجور كه شير است روغن از اين است كره از اين است سرشير از اين است پنير از اين است ماس از اين است دوغ از اين است ثم جاء الصديق الى الرجل فاشترى له ذكراً واتى به اليه وقال بجور كه كير است پدرت از اين است مادرت از اين است پسرت از اين است دخترت از اين است

عورت از اين است خالوت از اين است   سمعته فى النجف الاشرف

تفصيل التمتع مع النساء هكذا جوجون ٥ ٥ مولجى جان ٥ ١٠

مولخانم ٩٥ علويه ٤ سلطان ٣ شهربانو ٩٨ فاطمه بكم ١٠٨ ايضاً علويه فاطمه بكم ٣

تاريخ عقد مرضية بيكم بنت السيد حسن ابن السيد حسين ابن

السيد نعمة الله الدزفولى از سادات كوشه شب يكشنبه ناز دهم ماه ربيع الاول از سنه هزار و دويست و نود و پنج صداق چهار ده تومان

فانه لا بد في الحكم

ان يكون بناء على ...

ان يعلم بلبنك ...

ان غير معلوم

و في المعلوم ان

ان يكون مع ... بحجيته

الاول انه لو جاز التعبد بخبر الواحد في الخبر عن الاخبار عن النبي ص لجاز

التعبد به في الاخبار عن الله تعالى بيان الملازمة ان كلا من الخبرين اخبار عن امر

شرعي من العادل فيحصل منها الظن لا القطع فلا معنى للحكم بحجية احدهما دون الاخر و التالي باطل

اجماعا بيان البطلان ان الاخبار عن الله تعالى اما بطريق الوحي او الالهام واما بطريق الرمل او الجفر اما الاول

فرجعه الى ادعاء النبوة وهو باطل بالضرورة لقول النبي ص انا خاتم النبيين و لا نبي بعدي وهو صادق فيما يدعي

للبرهان الخارجي واما الثاني فهو وان كان ممكنا عقلا ولا دليل على استحالته الا ان الاجماع قائم على عدم العبرة به

الا ترى انه اذا دار الامر بين رجحان عبادة ما و حرمتها

كفى عدم ثبوت الرجحان في ثبوت حرمتها

انما مثل بالتعبدي دون التوصلي لان التعبدي يعتبر فيه قصد القربة المستلزمة للتشريع المحرم والتوصلي لا

يعتبر فيه قصد القربة المستلزمة للتشريع المحرم فان قلت لم قدم المصنف القسم الاول

وهو ما يعمل لتشخيص مراد المتكلم عند احتمال ارادته خلاف ذلك على القسم الثاني وهو ما يعمل لتشخيص اوضاع

الالفاظ و تمييز حقائقها عن مجازاتها وظواهرها عن خلافها مع ان الترتيب الطبيعي يقتضي عكس ذلك قلت

للاهمية وللخلاف بين الاخباريين والاصوليين فان قلت ما الفرق بين العيلولة ووجوب الانفاق

قلت عموم وخصوص من وجه مادة الاجتماع من الجانبين زوجة مطيعة التي اتخذها زوجها عيالا

له مادة الافتراق من جانب العيلولة رجل فقير اتخذه اخيه المؤمن الغني عيالا لاجل قربة الى الله ومن جانب

وجوب الانفاق زوجة مطيعة التي لم يتخذها زوجها عيالا لاجله ولم ينفق عليها بعدا عن الله تعالى

وجه الضعف ان الاولوية الظنية اوهن من مراتب الشهرة

وجه الوهن ان كل من قال بحجية الاولوية قال بحجية الشهرة ولا عكس وربما يتوهم ان الاولوية القطعية

مادة الاجتماع خبر العادل الغير المفيد للعلم في صورة التمكن من العلم الآيات تقول لا تعمل به المفهوم يقول اعمل به مادة
الافتراق من جانب الآيات خبر الفاسق الغير المفيد للعلم من جانب المفهوم خبر العادل المفيد للعلم في صورة التمكن من العلم عدم صح
واما حجية لتخصيصها بغير البينة العادلة وامثالها
مما خرج عن تلك الآيات قطعاً مادة الاجتماع خبر العادل الغير المفيد للعلم
غير البينة العادلة الآيات تقول لا تعمل به المفهوم يقول اعمل به مادة الافتراق من جانب الآيات خبر الفاسق
الغير المفيد للعلم من جانب المفهوم البينة العادلة فانها تخصص من اخبار العدلين فاذا ورد
اكرم العلماء ثم قام الدليل على عدم وجوب اكرام
جماعة من فساقهم اعني النحويين مثلا ثم ورد دليل ثالث على
عدم وجوب اكرام مطلق فساقهم فالنسبة بين العام المخصص
والدليل الثالث عموم من وجه مادة الاجتماع العلماء الفاسقون سوى النحويين مادة الافتراق من جانب العام
المخصص العلماء العدول من جانب الدليل الثالث العلماء النحويون ولكن قد يشكل
الامر بان ما يحكيه الشيخ المفيد اذا صار خبراً للمفيد يحكم
وجوب التصديق فكيف يصير موضوعاً لوجوب التصديق
الذي اثبت موضوع الخبرية الا به فخبرية خبر المفيد لنا موقوف على وجوب
التصديق الذي هو المحمول اعني تصديقنا خبر الشيخ لانا ما سمعنا من المفيد خبره بل سمعنا من الشيخ خبره في حجية
التصديق موقوف على الموضوع الذي خبر المفيد فرد من افراده لان الموضوع ذاتي والمحمول عرضي فيلزم الدور مهم
ان الظنون على خمسة اقسام الاول مقطوع الاعتبار كالظن الخاص الثاني مقطوع عدم الاعتبار كالقياس
الثالث مظنون الاعتبار كالخبر الصحيح المزكى بتزكية عدلين الرابع مشكوك الاعتبار كالخبر الحسن
الخامس موهوم الاعتبار كالاولوية والشهرة والاستقراء كما لو ظن الوجوب بصلاة الظهر
في عصر الغيبة واقتضى الاستصحاب الحرمة بصلاة الظهر في عصر الحضور فان صلاة

الجمعة

الجمعة في عصر الحضور كانت واجبة وصلوة الظهر كانت محرمة فهذا الظن معارض ومنها

ان الاصل هي اباحة العمل بالظن الخ حاصل هذا الوجه ان مقتضى الاصل

فيه اباحة العمل بالظن بخلاف الوجه السابق فان مقتضى الاصل فيه حرمة العمل بالظن محمد باقر

سواء تعارض مقتضى اليقين السابق فيهما مثال التعارض استصحاب عدم

الرافع للماء المتيقن الطهارة سابقا والمشكوكها لاحقا واستصحاب نجاسة الثوب المغسول به فان

الشك في نجاسة الثوب مسبب عن الشك في طهارة الماء ام تعاضدا مثال التعاضد

استصحاب عدم الرافع للطهارة المتيقنة سابقا والمشكوكة لاحقا واستصحاب اباحة الدخول

في الصلوة فان الشك في اباحة الدخول في الصلوة مسبب عن الشك في تلك الطهارة فاذا شك

في شيء من ذلك وجودا كالشك في وجود الرافع الذي هو معلوم الرافعية كالحدث

او صفة كالشك في رافعية الموجود الذي هو مشكوك الرافعية كالمذي

جرى استصحاب صحة الاجزاء بمعنى بقائها على القابلية المذكورة

فان قلت لم سميت اهل الكتاب مشركين قلت اما اليهود منهم فلجعلهم

عزيرا ابن الله واما النصارى منهم فلجعلهم المسيح ابن الله وذلك قول الله عز وجل

وقالت اليهود عزير ابن الله وقالت النصارى المسيح ابن الله الاية